



{۱۳} چون به آنان گفته شود ایمان آرید، چنان که دیگر مردم ایمان آورده‌اند، گویند: ایمان آریم چنان که فرومایگان ایمان آورده‌اند؟ آگاه باشید، همین این‌ها فرومایه‌اند، ولی خود نمی‌دانند.

{۱۴} و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند ملاقات کنند، گویند: ایمان آورده ایم؛ و چون به سوی شیاطین خود رفته و خلوت گزینند، گویند: همانا ما با شما بییم تنها ما استهزاء کننده‌ایم.

{۱۵} خداوند آن‌ها را به استهزاء گرفته و همی کمک می‌کند تا در سرکشی خود سرگشته و حیران به سر برند.

{۱۶} آن‌ها هستند همان مردمی که با کوشش خود گمراهی را مقابل هدایت خریده‌اند، پس این تجارت نه به آنان سودی بخشیده است و نه راهی به حق یافته‌اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ ﴿۱۴﴾

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۵﴾

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۶﴾

### شرح لغات

سَفَهَ: سبکی عقل، نارسائی به درک همه جهات، فرومایگی، به کار نبردن خرد و نسنجیدن امور.

شیاطین جمع شیطان است. اصل آن از «شَطَنَ» است، یعنی از حق دوری گزید و از امر و تصمیم سرپیچی کرد و هر موجودی که چنین باشد به آن شیطان گفته شود. استهزاء، استفعال از هَزَأَ، یعنی در هم شکستن، سرمازدگی، کشتن. چون به «باء» متعدی شود، به معنای سبک گرفتن و دست انداختن است.

مَدَّ: کشش، کشیدن، افزودن، چون با الف گفته شود: افزودن چیزی بر چیز دیگر است.



طغیان: تجاوز از حد، سرکشی طاغیه، مستبد و جبّار.

عمّه: سرگردانی، رفت و آمد بدون مقصد، راهروی بی راه شناس، کوری.

از اوصاف و رفتاری که در این آیات برای منافقان یادآوری شده معلوم می‌شود که اینان از جهت طبقه، یک دسته محدود و ممتاز اشرافی‌اند. مردمی که راه‌های فریب و اغفال اکثریت و ساخت و ساز با هر دسته‌ای را با تجربه‌های گذشته آموخته‌اند (چنان که معنای لغوی نفاق و نفاق هم مُشعر به همین است) و مقیاس حق و باطل و پیروزی و شکست را وضع موجود و اندیشه‌ها و تجربیات گذشته و حال خود می‌پندارند، این‌ها چون مغرور به قدرت فکری یا مالی یا معلومات محدود خودند، حق و قدرت آن را چنان که باید درک نمی‌کنند. در برابر این‌ها، عامه روشن ضمیر و پاک فطرت مردم‌اند که کمتر دچار بیماری‌ها و علل نفسانی‌اند و بدین جهت حق را بهتر درک می‌کنند و استقامت و فداکاریشان بیشتر است.

جمله «کَمَا آمَنَ النَّاسُ» می‌رساند که عامه مردم چون عنوان و صفت انسانیت آنان آلوده نشده و دچار عصبیت طبقاتی یا نژادی و قومی نبوده، ایمان آورده‌اند، از نظر این نفاق پیشگان مغرور، مؤمنین سفیه و خوش باور و سبک عقل‌اند. می‌دیدند که این مؤمنین با مخالفین خود روی سازگاری نشان نمی‌دهند و [از این روی] دچار مشکلات و محرومیت‌هایی شده‌اند و خطرهایی برای خود پیش آورده‌اند؛ به خصوص مسلمانان مهاجر و انصار فقیر و ژنده پوش مدینه را می‌نگریستند که محصور دشمنان داخل و خارج، از مشرکین و یهود و دولت‌های بزرگ‌اند. از نظر اینها، امیدواری و پایداری مسلمانان باایمان، جز سبک سری، عاقبت نیندیشی و ساده لوحی، سبب دیگری نداشت و با حساب زندگی جور در نمی‌آمد. ولی از نظر واقع و حقیقت، تنها یا نمونه کامل سفاهت همین جماعت‌اند، حال چه سفاهت را به معنی خفت یا سبکی عقل بگیریم یا نارسایی تعقل؛ زیرا این طبقه از مردم‌اند که



خرد ناتوانشان پیوسته دستخوش شهوت و هوا [های نفسانیشان] است و فکر و نظرشان مستقر و مطمئن نمی‌گردد؛ یا استعدادهای عقلیشان از زیر پرده خودبینی و غرور کمتر ظاهر می‌شود. این‌ها به جهل مرکب گرفتارند، نمی‌دانند و خود را دانای به امور می‌پندارند. «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ». چنان‌که در آغاز اسلام، چندی نگذشت که [اهل نفاق] رسوا شدند و پیش‌بینی‌ها و مآل اندیشی‌ها و احتیاط‌کاریشان وبالشان شد و سفاهتشان برملا گردید. همیشه در تاریخ مقابله حق با باطل چنین بوده است.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا...». این هم خاصیت نفسانی مردم خودپسند، مغرور و اشراف‌منش است که دیگر مردم، به خصوص مردم با ایمان حق‌جو، را مسخره می‌کنند و [این کار را] وسیله تفریح و مجلس آرای‌خود قرار می‌دهند. این بازیگران میمون صفت، که دم به دم تغییر چهره می‌دهند، در هر ملاقات با مؤمنین قیافه ایمانی نشان می‌دهند، با آنکه در پشت قیافه ایمانیشان نفس شیطانی نهفته است و پیوسته مجذوب همان خوی نفسانی خودند: خَلُّوا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ. کلمات «خَلُّوا» و «آلَى» و اضافه شیاطین، باطن شیطانی و جذب آن‌ها را به آن سوی می‌رساند. استهزاء و مسخره کردن حق هم از آثار همین نفس شیطانی است که منظورش همان سبک کردن و بی‌ارج نشان دادن انسان از جمنند در نظر خداست. فرق «استهزاء» و «خدعه» که هر دو را قرآن از صفات منافقین شمرده، این است که مقصود استهزاء کننده تنها سبک کردن است، ولی فریبنده می‌خواهد بفریبد تا به مقصود دیگر برسد. این گونه مردم شیطان صفت دلقک‌مآب، چون قوای فکریشان به مسخرگی و عیب‌جویی از دیگران صرف‌شود، از تفکر درست و ایمان ثابت و تصمیم در کار باز می‌مانند و ارزش خود را از دست می‌دهند و پیوسته در تحیر و سرگردانی به سر می‌برند و دچار حرکت‌های نامنظم و نوسان‌های فکری‌اند. این



همان استهزای خدا و عوامل خدایی است به آن‌ها؛ مانند گردبادی که حوادث جوّی یا گرد و غبار برانگیخته و به گمانش زمین و فضا را به بازی گرفته و خود پایدار و مستقل است، با آنکه وجودش جز هوا و غبار به هم پیچیده‌ای نیست که به زودی متلاشی می‌شود.

گویا جمله «و یَمُدُّهُمْ...» شرح «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» است. در این آیه استهزاء و امداد هر دو به خداوند نسبت داده شده و طغیان نسبت به خود آنان و سوء اختیارشان. بنابراین، طغیان که سرکشی [نسبت] به حق و تجاوز از حدّ است، سبب استهزاء و امداد می‌باشد. و «عَمَهُ» نتیجه این‌هاست که تحیر و سرگستگی در بی‌راهه و راه‌پیمایی بی‌رهنما است. و نتیجه و عاقبت همه این‌ها زیان‌ناهی و ورشکستگی معنوی آنان است که آیه بعد اعلام کرده است.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ...». کلمات «أُولَئِكَ» و «الَّذِينَ» برای توجّه دادن مخصوص به اوصاف و نفسیات و رفتار این‌گونه مردم است، تا پس از آنکه آنچه در آیات گذشته بیان شده به خوبی در ذهن شنونده جای گرفت، عاقبت زندگیشان اعلام گردد. گویا این بیان دیگری است از استهزای خداوند به آن‌ها که چگونه خود را به بازی گرفتند، خداوند هم به قانون عمومی جهان، امدادشان کرد تا در پایان همه سرمایه‌های خود را از دست دادند. اینان با سرمایه‌های سرشار استعدادها و قوای ظاهری و باطنی که مشعل‌های هدایت فطرت‌اند به بازار دنیا آمدند، اما به جای آنکه فطرت و قوای خود را برافروزند و در پرتو آن رو به هدایت پیش روند، گمراهی‌ها را به جان خریدند و این نورها را با جدیت و کوشش خود آتش و دود گردانیدند.

اعلام عاقبت کار این دسته، مقابل عاقبت کار دسته نخستین است که سرمایه‌های معنوی آنان همه نور و هدایت و فلاح گردید و سرمایه این گروه، ضلال و خسران! چنان که درباره آن دسته اول از جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» بشارت و امید،





ظاهر است. درباره دستۀ دیگر، از این آیه حرمان و اسف آشکار است:

عاقبت نور الهی دود شد فطرت حق جوی او نمرود شد<sup>۱</sup>

جمله «اشترُوا» اشاره به این است که این‌ها با سعی و کوشش و سوء اختیار، هدایت فطری و ایمان تکوینی خود را ثمن بازار ضلالت کرده‌اند؛ زیرا مشتری کسی است که با داشتن ثمن به سوی فروشنده می‌رود و بایع به جای خود نشسته متاعش را عرضه می‌دارد. و «ما کأنوا مهتدین» گویا اشاره به این است که این‌ها نه تنها سودی از سرمایه‌های وافر قوای خود و طبیعت نبرده‌اند، بلکه زیان کرده‌اند و به راه‌های بهره‌برداری از این قوا هدایت نیافته، با هزارها چراغ، به بی‌راهه رفته‌اند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «آخر آن نور تجلی دود شد آن یتیم بی‌گنه، نمرود شد».

پروین اعتصامی، دیوان اشعار، مثنوی، تمثیلات، مقطعات، بیت ۵۳، لطف حق.